

ترجمه و تحقیق
هاشم رجب زاده

دیدارم با رضاشاه از خاطرات آکیو کازاما (Akiyo Kazama) نخستین وزیر مختار ژاپن در ایران

سخن آغاز

ژاپن با این که هیأت سفارت موقتی به ریاست ماساهارو یوشیدا (Masaharu Yoshida) در سال ۱۲۹۷ ه. ق. (۱۸۸۰-۸۱ م.) به دربار ناصرالدین شاه فرستاده بود، و پس از آن نیز ژاپنیانی در هیأت سیاح و محقق به ایران آمدند، تا بعد از جنگ جهانی اول نمایندگی دیپلماتیک در ایران نداشت. نخستین بار در مهرماه ۱۳۰۵ (اکتبر ۱۹۲۶) چند ماهی پس از جلوس رضاشاه، ایواتارو اوچی یاما (Iwataro Uchiyama) مأمور وزارت خارجه ژاپن به ایران آمد، و با این که دفتر سفارت در تهران دائر کرد و خانه مسکونی گرفت و یک سال تمام در تهران مقیم و به عنوان وزیر مختار ژاپن با جامعه دیپلماتهای خارجی مقیم تهران معاشر بود، سمت دیپلماتیک در این جا نداشت و با عنوان دبیر سفارت ژاپن در استانبول، ترکیه، فعالیت می کرد. اوچی یاما دفتری از خاطره های اقامت خود در تهران نوشته که چاپ شده است.^۱ پس از او ناری نه گونسو (Narie Gunso) (گونسو به معنی سپاهی یا لشکری = سرکار ناری نه) مأمور ایران شد و پس از چندی، در سال ۱۳۰۸ خورشیدی (۱۹۲۹ م.) شونسکه ناروسه (Shunsuké Naruse) از وزارت خارجه ژاپن، که مقام دبیری در رده دیپلماتیک داشت، به ایران آمد. مأموریت ناروسه چند ماهی بیشتر نپایید، و همراه زندگیش به سر آمد.

مرحوم ئیجی اینوو (Eiji Inoue) از ژاپنیان فارسی دان و آگاه به امور ایران که در

سال ۱۳۶۵ خورشیدی (۱۹۸۶ م.) درگذشت، در یادداشت‌هایش نوشته است: «در پائیز سال ۴ شووا (Showa) (چهارمین سال سلطنت امپراتور شووا، برابر ۱۹۲۹ م.) ناروسه دبیر سفارت ژاپن در تهران سخت بیمار شد. به ژاپن تلگرام فرستادند، و دکتر ایشی میتسو (Ishimitsu) همراه آسا کورا (Asakura) (مأمور اداری وزارت خارجه ژاپن) روانه تهران شد. آنها در مسکو به آکیو کازاما که از اروپا به مأموریت وزیر مختاری ژاپن روانه ایران بود پیوستند، و با هم به ایران آمدند.»^۲ چند روزی پس از رسیدن کازاما به ایران، ناروسه از بیماری مالاریا درگذشت. کازاما در شرح باریابی اش نزد رضاشاه نوشته است که شاه در مرگ ناروسه به او تسلیت گفت.

کازاما که نخستین وزیر مختار رسمی و معرفی شده ژاپن در ایران بود، در تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۲۹ (۱۹ آذر ۱۳۰۸) به تهران رسید تا ۲۳ اکتبر ۱۹۳۲ (اول آبان ۱۳۱۱) در این جا مقیم و مأمور بود. او مردی با فضل، اهل تحقیق، تاریخ دان و صاحب قلم بود. و پس از بازگشتن از مأموریت ایران خاطره‌ها و یافته‌های خود را در کتابی با عنوان «ساباکو-نو-کونی، پروشیا، عربیا، تُرکو» (*Sábako-no-Kuni; Perushiya, Arabiya, Turuko*) («سرزمینهای بیابان، ایران، عربستان، و ترکیه»، نشر ایوانامی شوتن (Iwanamishoten) توکیو، ۱۹۳۵) منتشر کرد. این کتاب مجموعه‌ای پر محتوا در معرفی تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران است.

در سال ۱۹۳۷ کتاب دیگری به نام «توعزای زاکی چو» (*Tô Zai Zaki Cho*) از کازاما در توکیو منتشر شد و پس از آن، در سالهای ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱، یک دوره کتاب درسه مجلد با عنوان «کای کیو-تو» (*Kai Kyo-to*) («مردم مسلمان»، نشر ایوانامی شوتن Iwanamishoten، توکیو) در تحقیق احوال اقوام مسلمان انتشار داد.

زندگی کازاما که کار دیوانی را با تحقیق و تألیف علمی انباز کرده بود، در سالهای توفانی میان دو جنگ بزرگ و در ایام جنگ اخیر دستخوش حوادث روزگار بود. او پس از مأموریت ایران، وزیر مختار ژاپن در لیسبون پرتغال شد و سپس در میانه جنگ (۱۹۴۳ م.) به فرمانداری نظامی - سیاسی ویتنام، که به اشغال ژاپن درآمده بود، در هانوی منصوب شد. در ماه آوریل ۱۹۴۵ (بهار ۱۳۲۴)، چند ماهی پیش از پایان جنگ، که کازاما بر کشتی ژاپنی آوامارو (*Awamaru*) روانه ژاپن بود، در غرب دریای چین کشتی هدف از درافکن امریکایی و غرق شد. در این حادثه کازاما هم جانش را از دست داد.

تغییر سیمای شهرها و نمود و نمای تمدن جدید که رضاشاه در دیدار خود با نمایندگان

خارجی با مباحثات از آن سخن می گفته، و تحسین این جلسه ها نیز از آداب متعارف دیدارهای رسمی بوده و هست، در خاطرات کازاما نیز به وصف آمده است. اما شرحی که وزیر مختار ژاپن از گفت و گوی خود با رضاشاه، و نیز تماس با مقامهای اداری دولت ایران آورده گویای علاقه و توجه دستگاه حکومت ایران به ژاپن در آن سالهای حساس و پر تشنج تاریخ جهان است. شوق و احترامی که رضاشاه در این گفت و گوها نسبت به ژاپن ابراز داشته به احتمال یگانه مورد بیان نظر مستقیم و ضبط شده پهلوی اول در این باره است. هر چند که منابع دیگر نیز از توجه و گرایش رضاشاه به قدرتهای تازه برآمده در جهان در مقابل نیروهای استعماری روس و انگلیس، و به خصوص علاقه او به آلمان در اروپا و ژاپن در شرق دور، حکایت دارد. رضاشاه در دیدار و گفت و گو با نخستین وزیر مختار ژاپن در ایران، با تأکید به تمایلش به توسعه مناسبات با ژاپن، که آن را «پیشاهنگ کشورهای شرقی و آسیایی» در راه ترقی و تجدد می خواند، در شرح اشتیاق خود تا آن جا پیش می رود که در قضیه منچوری، که رشته وقایعی بود که به تسلط استعماری ژاپن بر بخش وسیعی از چین و ایجاد حکومت دست نشانده منچوکو در منچوری انجامید، «ابراز تفاهم» می کند.

بلوشر که در سالهای ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۵ (۱۳۱۰ تا ۱۳۱۴ خورشیدی) تقریباً همزمان با کازاما، سفیر آلمان در ایران بوده، در خاطرات خود، در فصل «اندیشه هایی درباره تجدد ایران» در اشاره به توجه ایرانیان به ژاپن در این سالها نوشته است:

... پروفیسور هرتسفلد که ناظری تیزبین و صاحب فضل بود، مطلب را از دیدگاه تاریخی «اروپا و آسیا» مورد توجه قرار می داد... یاد آور شد که به هنگام جنگ روس و ژاپن، در عثمانی و ایران به کارهای باستان شناسی سرگرم بوده و در نتیجه هر روز با مردم این ممالک حشر و نشر داشته است. این مردم حتی در دورافتاده ترین نقاط توجهی چشمگیر نسبت به جنگ ابراز می کرده اند، و جریان آن را تا حد جزئیات در مد نظر داشته اند. آنها ژاپنیها را از خود می دانسته اند، و روسیه را به عنوان تجسم و تجسد اروپا در نظر می آورده اند. و پیروزی ژاپن بر روسیه در نظر آنها مانند پیروزی آسیا بر اروپا جلوه گر می شده است. در واقع امر نیز این پیروزی نقطه عطف مهمی در تاریخ روابط دوقاره به شمار می رود، و به معنای این است که آسیا شروع به نشان دادن عکس العمل کرده است، و با در نظر گرفتن جمعیت بسیار زیاد آن باید گفت واقعه ای است که دامنه تاثیر آن برای ما قابل پیش بینی نیست.^۲

شرحی که کلارمونت اسکرین، افسر دستگاه استعماری انگلیس و مأمور بردن رضاشاه به تبعید، در خاطرات خود آورده است توجه رضاشاه را به ژاپن به خوبی نشان می دهد:

شاهپور علیرضا پهلوی در عرشه کشتی برمه (که رضاشاه و همراهان را از بندر بمبئی به جزیره موریس به تبعید می برد) به من گفت که هدف شاه پس از ترک ایران آن بوده است که از هند به سوی شیلی رهسپار شود و یکی از کشورهایی که می خواسته سر راه خود در این سفر بازدید کند ژاپن بوده است.

شاه پیش از یک بار به من، و همچنین به سر کلیفورد فرماندار جزیره موریس، اظهار داشته بود که اگر می دانست که سرانجام بایستی به این جزیره بیاید، هرگز به کشتی بندرا (در بندر عباس) سوار نمی شد. برای من همواره این سؤال مطرح بوده است که اگر رضا شاه خاک ایران را ترک نمی کرد یا کابینه انگلیس مسیر حرکت او را پس از بندر عباس محدود نمی کرد، چه اتفاقی روی می داد... اگر رضاشاه به میل خود به حرکت ادامه می داد، ده هفته بعد که فرو ریختن بمبها (از هواپیماهای ژاپنی) بر پرل هاربور سیاره ما را به تکان درآورد، رضاشاه از میهمان نوازی گرمی در کشور ژاپن برخوردار می شد.^۴

آنچه در زیر می آید ترجمه مقاله ای است از آکیو کازاما زیر عنوان «پروشیا کویتی تو کاتارو» («Perushiya Kōtei to Kātāru») (گفت و گو با شاه ایران) که در شماره اول دوره هفدهم (اول ژانویه ۱۹۳۵) مجله ژاپنی «کایزوه» (*kāizō*) چاپ توکیو درج شده است. این مقاله که در صفحه های ۱۰ تا ۱۶ این مجله آمده به ظاهر کوتاه شده فصلی است که کازاما زیر عنوان «باریابی نزد شاه ایران» برای کتاب سفرنامه و خاطرات ایران خود، به نام «سرزمینهای بیابان، ایران...» آماده کرده بود (ص ۳۰ تا ۴۷ این کتاب). این کتاب در همان سال در توکیو از سوی نشر ایوانامی چاپ شده است.

در آماده کردن متن فارسی این مقاله، خانم یوریکه نی تی یا نگارنده را یاری داده، و نیز خانم کومی کاواتا متن ترجمه شده از مجله کایزوه، را با شرح مفصل تر درج شده در سفرنامه کازاما مقایسه و مطالب افتاده را افزوده است. از ایشان سپاس فراوان دارد. چند توضیح درباره اشاره ها و اصطلاحها هم که ضروری می نمود در پایان سخن آمد. عنوانهای فرعی برای مطالب همه در ترجمه فارسی افزوده شده است.

دیدار و گفت و گو با رضاشاه

تشریفات باریابی

ایران کشور شعر و ترانه و تصویر و گل است. این جا سرزمینی است که زنانش چشمهای همچون ستارگان رخشنده دارند. از فراموش نشدنی ترین تجربه هایم در سالهای زندگی در خارج از ژاپن، دیدار و

صحبت با رضاشاه در کاخ گلستان است. او همچون ارژدهایی که (در افسانه های چینی و ژاپنی) بر بال ابرها و بر سفینه باد در آسمان اوج می گیرد، بر شاهباز اقبال نشسته و بختیار و قهرمان شده بود.

تهران، پایتخت ایران، در فلاتی به بلندی چهار هزار پا قرار دارد و هوایش همیشه خشک و صاف است. تقدیم استوارنامه ام در یک روز استثناء ابری در ماه دسامبر ۱۹۲۹ (دی ۱۳۰۷) انجام شد. کوه دماوند، که ما ژاپنی ها آن را کوه فوجی ایران می شناسیم، با بر و دوش پوشیده از برف به روشنی پیدا بود.

کمی پس از ساعت ده صبح آن روز اتومبیل (دربار) جلوی ساختمان سفارت پادشاهی ژاپن ایستاد. این، ماشین سواری لینکلن نیلی رنگی بود. رئیس تشریفات دربار و من سوار آن و روانه (کاخ) که در حدود پانصد متری بود، شدیم.

در دوسوی مسیر ما خانه های یک طبقه کوتاه و بد نما ردیف بود. مردم بسیار برای دیدن نخستین وزیر مختار ژاپن در مسیر ایستاده بودند. زنها چادر سیاه به سر داشتند، و بسیاری از آنها فقط چشمهایشان از میان حجاب پیدا بود. این چشمها درخشان و گیرا می نمود. به دیدن این چشمها با خود فکر کردم که صاحبان آن باید در قامت و سیما هم زیبا باشند.

«گلستان» که نام کاخ شاهی ست، در فارسی به معنی «باغ» گل سرخ است. همین که وارد شدیم، دسته موزیک نظامی که در محوطه کاخ به صف ایستاده بود شروع به نواختن «کیمی گایو»، سرود ملی ژاپن، کرد. اینک در ایران، سرزمینی بسیار دور از ژاپن، آهنگ سرود ملی ژاپن را که ایرانیان می نواختند، می شنیدم. سرودی که عظمت و سعادت پاینده خانواده امپراتور ژاپن را آرزو می کند.^۵ نوازندگی دسته موزیک ایران احساس هیجانی به من داد، و عزمم را برای ایفای وظیفه خطیری که در این جا داشتم راسخ تر کرد. باز، شنیدن این آهنگ یاد خوشی را در دلم بیدار کرد، و با آن آرامشی به من دست داد. دیگران در این جا چیزی درباره این داستان نمی دانستند. من آن را به یاد آوردم، و احساس خوشی کردم. داستان این بود که دوسه روز پیشتر رئیس کل تشریفات دربار برای ترتیب کارهای باریابی امروز به دیدنم آمده و گفته بود: «این نخستین باری ست که قرار است سرود ملی ژاپن در این جا نواخته بشود، و این سرود را نمی شناسیم. اگر شما نت آن را دارید لطفاً در اختیارمان بگذارید تا دسته موزیک ما هرچه زودتر شروع به تمرین آن کند. اما اگر در روز باریابی متوجه شدید که سرود را درست نمی نوازند، لطفاً معذورمان بدارید». اولین بار بود که نماینده دیپلماتیک (وزیر مختار) از ژاپن به ایران می آمد،

پس محتمل بود که چنین چیزی پیش بیاید. به همین ملاحظه بود که (هنگام روانه شدنم به ایران) دفترچه نوت سرود ملی ژاپن را که داشتم در چمدانم گذاشتم و همراه آوردم. پس این نوت را داشتم، و به امانت به رئیس کل تشریفات دادم. دسته موزیک نظامی با تمرین و تکرار سخت در این دوسه روزه توانسته بود سرود ملی ژاپن را بسیار خوب، هرچند که به شیوه موسیقی ایرانی، بنوازد. این بود آن چه که در آن ساعت با خوشی از آن به یاد آوردم.

به محوطه کاخ گلستان که وارد شدم حوض بزرگی دیدم که آب پاک و زلال از آن سرریز و گرداگردش درخت و گل بود، و به عیان می دیدم که چرا این جا را کاخ گلستان نام داده اند. در آن میانه زمستان که این باغ چنین پر گل بود، در تابستان باید چه زیبا و دل انگیز بوده باشد. اکنون فصل شادابی و گیرایی گلها گذشته، اما بوی خوش گل هنوز در فضا مانده بود.

عمارت کاخ مشرف به آبناهی باغ بود، و بر کاشیکاری دیوار آن تصویرهایی از صحنه های تاریخ قدیم و جدید دیده می شد. نقش و نمای این کاشیها بر زمینه ای از رنگهای آبی و زرد بسیار زیبا می نمود.

به دنبال راهنماییم از پله های جلوی کاخ بالا رفتم و اندک زمانی آسودم. مدتی نگذشت که [پیشخدمت] ایرانی آمد و گفت که شاه آماده پذیرفتنم است.

دیدارم با شاه در تالار بزرگ کاخ بود. دیوارها و سقف آن آینه کاری زیبایی داشت. این جا عمارت برلیان خوانده می شد. در برابر تشعشع خیره کننده (دیوارها و سقف آینه کاری شده)، قالی بسیار بزرگ زیبایی از طرح گل و اسلیمی زرد و آبی کف تالار انداخته بودند. این قالی بزرگ سرتاسر کف تالار را که حدود یک صد تا تامی [واحد اندازه گیری اتاق ژاپنی، برابر حدود ۱/۲۰ متر مربع] می شد، پوشانده بود.

رضاشاه در میانه تالار و نزدیک در ورودی ایستاده بود. او مردی بلند قامت، به بالای حدود شش پا، و خوش اندام می نمود، و وقار شاهانه داشت. او آن روز لباس رسمی با روبان آبی پوشیده و بالاترین نشانهای ایران را به سینه زده بود. کنار رضاشاه تیمورتاش، وزیر دربار و گرداننده واقعی دستگاه حکومت در آن روزها، و فرزین، وزیر خارجه که بعداً وزیر مختار ایران در آلمان شد، ایستاده و به من چشم دوخته بودند. (هیأت حاکم) کشور شاهنشاهی اکنون درست جلوی رویم بود.

سیمای رضاشاه و برآمدن او به قدرت

رضاشاه پهلوی، که «شاهنشاه» خوانده می شد، حدود ۵۶ یا ۵۷ سال داشت، با تن

قوی و ورزیده ای همچون مجسمه ای از برنز نشان می داد. پوستش گندمگون می نمود، و بینی بزرگ، سیل انبوه، و چشمانی درخشان و نافذ همچون چشمهای شاهین داشت. او در نگاه نخستین مانند نقش شاه روی ورق بازی به چشم آمد، و هم شبیه ژنرال کوروکی^۱ فرمانده ژاپنی و فاتح جنگ روس و ژاپن. نیز، تصویر ارمیا در «کتاب ارمیای نبی» در تورات^۲ از خاطر گذشت. قامت و اندام او به خوبی گویای حال و کارش بود. او در خانواده ای سپاهی زاده شده و در بیست و یک سالگی به نیروی قزاق پیوسته بود. فوجهای قزاق ایران به وسیله نیروی قزاق روسیه تزاری تعلیم می دید. سربازان ایرانی تن آسا و خودسر بودند و پی دستور فرمانده شان نمی رفتند، و ورد زبانشان «فردا» بود. آنها هر کار را به فردا می انداختند. فقط رضاخان بود که «فردا» نمی گفت. و بیدرنگ به دنبال امر فرمانده اش می رفت و کار را به انجام می رساند. او در آن سالها خود را در جای افسری شایسته اعتماد ممتاز ساخت، و افسر انگلیسی که در آن زمان با قشون ایران سرو کار داشت می گفت: «رضاخان مردترین و هوشمندترین سرباز ایرانی ست که دیده ام. او همیشه ساکت است و چندان سخن نمی گوید. اما چون امر خطیری پیش آید سؤالهای اساسی را زود و پی در پی طرح می کند و در زود فهمی و تصمیم گیری بی نظیر است». رضاخان فرمانده قوای ایران و وزیر جنگ شد، و طی دو سال تحول کلی در قشون ایجاد کرد، و در سال ۱۹۲۳ (۱۳۰۲ خورشیدی) رئیس الوزرا شد. سپس نیابت سلطنت را بر عهده گرفت، و در دسامبر ۱۹۳۵ (آذر ۱۳۰۴) مجلس مؤسسان پادشاهی را به او تفویض کرد، و اعلیحضرت رضاشاه پهلوی نامیده شد.^۱

«پهلوی» نام زبان کهن ایرانی ست که حدود سه هزار سال پیش در عصر درخشان فرهنگ ایران رواج داشت. این زبان از سانسکریت جدا شده بود، و خط آن را هم پهلوی می گویند. رضاشاه، «پهلوی» را نام خانوادگی خود و سلسله پادشاهی تازه اختیار کرد.^{۱۱}

رضاشاه که پیشتر سرباز ساده ای بود اکنون «شاه ایران» شده و جای شاهنشاهانی چون کوروش و داریوش و شاه عباس نشسته، و گویی ناپلئون این عصر است. فقط چنین نیست که شاه به تنهایی حامل بار امید فراوان ملت ایران باشد، بلکه با بودن این پادشاه، مردم ایران در آینده کشورشان که سخت گرفتار خمودگی بود نور امید می بینند.

ایران کشوری ست با تاریخ کهن، که چون از عهد کوروش و داریوش پیشتر بنگریم، گردونه تاریخ در پرده و مه اساطیر و افسانه ها از نظر محو می شود. اسکندر تخت جمشید را ویران ساخت. بنای تخت جمشید قدیمتر از پارتون^{۱۲} یونان بود. ایران در پنج سده پیش از میلاد مسیح کشوری پهناور بود گسترده از رود گنگ تا رود نیل. زبان و تمدن ایران بر

اروپا نفوذ داشت. پیش از آن که آتن (و تمدن یونانی) به عرصه درآید، ایران تمدنی بالنده داشت. زودتر از آن که فروغ مدنیت روی بر تاریخ جهان بتابد، ایران تمدنی عالی داشت. ایران اکنون کشوری بزرگ و مستقل است.

در ایران که مساحتی حدود سه برابر فرانسه دارد و کشوری بسیار پهناور است، رضاشاه یک تنه و بی وسیله سلسله پهلوی را بنیاد کرد. به راستی ناپلئون عصر جدید بود. رضاشاه با جوهر و همت خود، کشورش را از ضعف و زبونی رها ساخت. به این لحاظ در میان دیکتاتورهایی که اکنون در کره خاک فرمان می رانند، و از جمله موسولینی در ایتالیا و هیتلر در آلمان، شاید کسی شایسته باز کردن بند کفش رضاشاه هم نباشد.^{۱۳}

تقدیم اعتبارنامه

اینک رضاشاه، این فرمانروای توانا و هوشمند، را در مقام پادشاه ایران در برابر خود می دیدم.

بیدرنگ اعتبارنامه ام را از جیب بیرون آوردم و به رئیس کل تشریفات دادم. و او آن را به رضاشاه تقدیم کرد. سخنم را (هنگام تقدیم اعتبارنامه) که از روی نوشته خواندم، با تحسین تمدن و فرهنگ دیرین ایران آغاز کردم. گفتم که بسیار مفتخرم که در مقام نخستین وزیر مختار ژاپن، که نیز کشوری آسیایی ست، به ایران آمده ام، به کشوری که اکنون آن اعلیحضرت آن را دلیرانه و استوار به سوی ترقی رهبری می کند.

رئیس کل تشریفات سخنانم را به فارسی برای رضاشاه ترجمه کرد. رضاشاه به برگ کوچکی که رئیس کل تشریفات به او نمود نگاهی انداخت. و به عنوان پاسخ رسمی در برابر سخنانم ابراز تشکر کرد. رئیس کل تشریفات بیدرنگ این بیانات را به فرانسه برایم بازگفت. چکیده پاسخ رضاشاه چنین بود: «کشور پادشاهی ژاپن از عظمت والا و فرهنگ درخشان برخوردار است، و به پیشرفت شگفت انگیزی نائل آمده است. بسیار خوشوقتم که شما (شکوه) ایران باستان و احیای آن را در عصر حاضر ستودید».

در این هنگام رضاشاه دست خود را دراز کرد و با من دست داد. دست او زمخت و گرم بود، و دست کوچک مرا سراسر در خود گرفت.

در این جا تقدیم رسمی اعتبارنامه ام پایان یافت. آن گاه من به صورت تشریفاتی یک یک اعضای سفارت ژاپن را که در کنار ایستاده بودند به شاه معرفی کردم.

رضاشاه گفت: پیشرفتهای گرانقدر ژاپن نوین را می ستایم، و ژاپن را پیشاهنگ سزاوار تحسین کشورهای شرقی و آسیایی می دانم. ژاپن و ایران از نظر جغرافیایی از هم دورند، اما دلهای مردم آنها بسیار به هم نزدیک است. ما برای پیشرفت آسیا در هر زمینه

همکاری و اهتمام خواهیم کرد. چون این دو کشور را بطنه و مبادله معنوی با هم دارند، باید از هر کشور ثالثی به هم نزدیکتر بشوند، نه فقط به خاطر مناسبات ژاپن و ایران بلکه برای صلح پایدار در مشرق زمین. مایه خوشوقتی بسیار است که این دو کشور به افتتاح مناسبات و مبادله سفیر توفیق یافته اند.

گفت و گوی غیر رسمی رضاشاه به ترکی

پس از گفت و شنود چندی، رضاشاه به جای فارسی به ترکی روان آغاز به سخن کرد و خطاب به من گفت: «گویا شما پیش از این در (مأموریت) ترکیه بوده اید. بیاید به ترکی صحبت کنیم». در چهره شاه که تا کنون آهنین و بی حرکت، مانند مجسمه ای مفرغی، می نمود، چنان که باد بهار بوزد حالت نرمی و حال و هوای دوستانه پیدا شد.

رضاشاه در مازندران زاده شد. در این ایالت روستاهایی هست که اهالی آن ترک زبانند. من ترکی خوب نمی دانستم. اما ته ذهنم را کاویدم و کوشیدم تا چند کلمه ای به ترکی بگویم، بی واسطه ای جواب سخنان شاه را دادم. برای نخستین بار سایه لبخندی در چهره خشک او پیدا شد.

رضاشاه برخلاف ظاهر پرهیبتش صدایی آهسته، نرم و لطیف داشت. اگر با چشمهای بسته فقط صدایش را شنیده بودم گمان می کردم که زن جوانی، هیجده نوزده ساله، حرف می زند. شنیده ام که بیسمارک^{۱۴} و ولینگتون^{۱۵} هم صدای نازکی داشته اند. هیچ تصور نمی کردم که اعلیحضرت رضاشاه که بیشتر سپهسالاری با مهارت بود^{۱۶} و (سران و سربازان) قوای سه گانه را تشویق یا توبیخ می کرد، صدایی چنین نرم و نازک داشته باشد.

اثر نخستین دیدار با شاه

ایرانیان، مانند چینیان، ادبیات بسیار زیبا و لطیف دارند و نیز زبانی که در بیان از معنی می گریزد. ایرانیان چند دقیقه هم که با هم به صحبت می پردازند خوشتر دارند که از ابیات شاعران و امثال رایج در گفته خود بیاورند. حتی بسا خدمتگاران هم که به زبان ادبی یا لفظ قلم سخن می گویند. با این همه، سخنان رضاشاه بی مکث و به آسانی و روانی بیان می شد. رفتار و سخن گفتنش طبیعی و بی تکلف بود. به سابقه سه سال اقامت و تجربه ام در ایران، باید بگویم که این خصوصیت برجسته ای ست که فقط در اعلیحضرت [رضاشاه] می توان یافت.

آقای «ن»^{۱۷} که به نمایندگی ژاپن در ایران مأمور بود پنج روز پس از رسیدنم به ایران در این جا در گذشته بود. اعلیحضرت مرگ او را تسلیت گفت و کمی در این باره حرف زد. سپس دست بزرگش را دراز کرد و با من دست داد و به آرامی تالار را ترک گفت. قامت او

از پشت سر شکوهمند و ورزیده و با وقار و به هنجار بود. کفشهای او... بی صدا از روی قالی نرم و مجلل گذشت و ناپدید شد.

نخستین باریابی ام نزد رضاشاه فقط حدود سی دقیقه طول کشید، اما این دیدار اثر بسیار عمیقی در من گذاشته است. پس از آن در اقامتگاه ولیعهد در همان کاخ گلستان، دفتر سلام و عرض احترام را امضاء کردم. نسبت به سایر اعضای خاندان سلطنت نیز به همین شیوه احترام به جا آوردم.

چون ایران از عهد باستان کشوری بوده است با سیصد گونه آداب و سه هزار گونه مراسم دقیق، پادشاه آن عنوان افتخاری بلندی دارد که «هوشوجی نیودو کامپاکو دایجو دایجین» پیشین^{۱۸} هم تاب ایستادن در برابر آن را ندارد. در متن میثاق مودت میان ایران و آلمان که در سال ۱۸۷۳ امضاء شده، از قیصر آلمان «به نام خداوند رحمن. امپراتور آلمان» یاد شده که عنوانی ست بسیار ساده. اما شاه ایران «اعلیحضرت خورشید لوا، قدسی و قدوسی القاب، سلطان مالک الرقاب، شاهنشاه ایران»^{۱۹} خوانده شده است. سند دیگری نیز که با دولتی خارجی امضاء شده است عنوانی بالا بلند برای شاه ایران دارد. در میثاق قدیمی دیگری (در آیین باریابی سفرا) آمده است که سفیر خارجی هنگام باریافتن نزد شاه ایران باید چندین بار به احترام و تواضع تعظیم کند. پادشاه ایران جلوه و جلال شاهنشاه روی زمین را به خود می گرفت. این سخن گریگور (؟) طبیعی می نماید که طرح و نقش قدیم بهشت که از آیین موسی به مسیحیت انتقال یافت، که صحنه ای را نشان می دهد که بسیاری از قدیسان آماده خدمت در محضر خداوند تبارک و تعالی دیده می شوند، در عهد عتیق از نمونه واقعی دربار ایران الگو گرفته شده است.

سالگرد تاجگذاری

بار دومی که دیدار شاه ایران برایم دست داد به مناسبت جشن نوروز ایرانی بود [به احتمال، نوروز ۱۳۰۹]، و دیگر (بار سوم) در سالگرد تاجگذاری شاه^{۲۰} (تاریخ سلام عید شاه را بعداً به سالگرد تولد رضاشاه تغییر دادند). در روز سالگرد تاجگذاری، رضاشاه با وزرای مختار خارجی مقیم تهران یک یک دیدار کرد. من هم در این فرصت بار یافتم. رضاشاه در این ملاقات به من گفت:

من روح و اندیشه^{۲۱} ژاپن را عمیقاً ارج می نهم. تصور نمی کنم که تمدن مادی غربی امروز به آن گرانسنگی ای باشد که غریبها به آن می نازند. بیشتر ملت‌های مشرق زمین بدبخت مانده و در سلطه نظم جهانی ای که عمده ساخته انگلیس و امریکا و فرانسه است، مقهورند. فکر نمی کنم که سبب آن (تمدن و پیشرفت) عظمت غرب باشد. یگانه علت تصادفی این وضع، توجه خاطر غریبها

به علوم است. غربیان تا همین تازگیها در کار رخنه و تجاوز به ایران بودند. اگر تمدن مادی مایه برتری باشد، ایران هم خیا بانهای ساخته شده، چراغ برق، شبکه تلگراف و تلفن و حمل و نقل هوایی دارد.^{۲۲} به من گفته اند که به اروپا بروم و غربیان را بیاموزم، و به آنها رهنمود بدهم.^{۲۳} تا چند سال دیگر کاری خواهم کرد که اروپایان به کشور من بیایند و شاهد پیشرفتهای آن باشند.

در سخنش، به رغم صدای نزم و نازک وی، این امیدواری پیدا بود که مصمم است تا هدف بلند ایران را تحقق بخشد و لحنش گویای این اعتقاد راسخ بود که آسیایینها نباید تمدن غرب را چشم بسته بستانند.

روش سیاسی رضاشاه

چون خدمات نظامی چشمگیر رضاشاه به کشورش و طرح عظیم او در سالیان گذشته (برای عروج از سربازی به شاهی) را همه به خوبی می دانند، دیگر نیازی نیست که در این جا به شرح آن پردازم. پس از جلوس رضاشاه راهزنان قلع و قمع شدند، ارتش به طرز جدید و قوی سازمان یافت، حقوق قضاوت کنسولها از میان برداشته شد، دستگاه عدلیه مرتب شد، و وضع اداره امور عمومی و مالیه بهبود یافت.^{۲۴}

رضاشاه مهندسان و کارشناسانی در کار راه آهن و صنعت ماهیگیری از ژاپن دعوت کرد. وی در قضیه منچوری با ژاپن همدلی و تفاهم نشان داد.^{۳۵} رضاشاه برای ژاپن پیشرفته احساس تحسین و احترام دارد، و به راهها و تدابیر گوناگون می کوشد تا از آن هرچه بیشتر بیاموزد.

رضاشاه در جای پادشاهی خود کامه مناسب حال کشور شاهنشاهی ایران است. روش سیاسی اش خوب است. نیاز به گفتن نیست که سیاستش بر پایه صلح است، اما بیانش دلیرانه و والا و همچون فنر پولادین است. شمشیرش در برابر دولتهای قوی از حرکت نمی ایستد (و موضع محکمی در برابر آنها دارد). چند سال پیش امتیاز خط تلگراف و نشر اسکناس از انگلیس باز گرفته شد. در سال گذشته مسأله الغای امتیاز شرکت نفت انگلیسی در ایران به جامعه ملل محول شد. بنس^{۲۶} وزیر خارجه چکسلواکی میان ایران و انگلیس میانجی شد، و انگلیس ناگزیر گردید که چندی تن به سازش دهد.^{۲۷}

قضیه تازه در سیاست خارجی مسأله بحرین است، که در خلیج فارس و نزدیک عربستان واقع است. این جا معدن نفت و مروارید، و قطعه خاکی سرشار از منابع طبیعی و طلایی ست. (دولت) انگلیس شیخ این جزیره را دست نشانده و آلت مقاصد و مطامع خود ساخت. انگلیس می خواهد از منابع غنی این جزیره بهره برداری کند، اما رضاشاه در برابر آن ایستاده و گفته است که جزیره بحرین متعلق به ایران است.^{۲۸} او جلو امپراتوری

فخیمه بریتانیا درآمد و قدغن کرد که هواپیماهای انگلیسی نباید از فراز ایران پرواز بکنند. امپراتوری بریتانیا در برابر این سخن شاه پولادین نتوانست کاری بکند. تا این تاریخ هواپیماهای انگلیسی میان لندن و بغداد، کلکته، و بوشهر پرواز مرتب داشتند. اما اکنون نمی توانند در فضای ایران پرواز کنند، و باید از مسیر نزدیک عربستان بگذرند و به جزیره بحرین برسند.^{۲۹} با این که امروزه در هر وزارتخانه ایران مستشاران یا مهندسان یا معلمان اروپایی و امریکایی هستند، کسی از انگلیسی ها استخدام نمی شود.

سلام نوروزی

تقویم ایران بر پایه سال شمسی^{۳۰} ست، و سال، هماهنگ با طبیعت، با بهار آغاز می شود و با زمستان پایان می گیرد. در این گاهشماری، آشفستگی و اشتباه در فصلها که در دیگر کشورها پیدا می آید هرگز روی نمی دهد. سال تازه ایرانی در ماه مارس (فرنگی) شروع می شود، هنگامی که مرغان به نعمه سرایی می نشینند و گلهای بسیار، از هرگونه، می شکفند.

در نوروز، در شامگاه ۲۱ مارس (۱ فروردین) شاه ایران همه وزراء مختار خارجی (مقیم تهران) را به مهمانی مجللی در کاخ دعوت کرد. در آغاز سال نو ایرانی که «نوروز» خوانده می شود، هم در شهرها و هم در روستاها، قاطبه مردم جامه نو می پوشند و بسیار شادمانند.

در بامداد نوروز، شاه با دعوت از همه دیوانسالاران و امیران و مقامهای داخلی و خارجی به کاخ، مراسم سلام برگزار می کند. این رسمی ست که از دوره باستان در ایران مانده است. شاه با هریک از صاحبمنصبان دست می دهد، و با دست خود به هریک سکه طلای تازه ضرب شده عیدی می دهد. من هم سکه طلایی که چهره رضاشاه بر آن نقش بود، گرفتم.

در یکی از سلامهای نوروزی خانم هارت (Heart) همسر وزیر مختار امریکا که شوهرش تازه به تهران مأمور شده و در سفر بود و نمی توانست به مراسم سلام بیاید، از من خواست که یکی از این سکه های تازه ضرب شده برای او بگیرم. من از این کار خجالت کشیدم، اما با شرمندگی بسیار از افسر مأمور تشریفات این خواهش را کردم. او خنده ای سرد داد و یک سکه هم برای خانم هارت به من داد.

رضاشاه در مهمانیها

بر روی هم چهار بار در مهمانی شام مجلل در کاخ دعوت و حضور داشتم. شاه همیشه فقط میان تالار می ایستاد (و میان مدعوین گردش نمی کرد). ملکه یا دیگر خانمهای ایرانی در این مهمانیها نبودند. (سر میز شام) کنار رضاشاه همسر وزیر مختار شوروی و زن

وزیر مختار ترکیه و بعد زنان وزیران مختار انگلیس و بلژیک می نشستند. من در کنار ردیفی بودم که شاه می نشست.

شام اصلی در این مهمانیها خوراک فرنگی بود، اما گاهی پلوهای شیرین یا شور ایرانی هم می دادند [توضیح آن که ژاپنیها به پلونمک نمی زنند]. پلوی شیرین مانند گوموکو (Gomoku) یا دمپختک ژاپنی ست و توی آن گوشت می ریزند و آن را «شیرین پلو» می نامند. شاه ایران این غذا را با رغبت و اشتها می خورد.

در یکی از مهمانیها همسر سر را برت کلیف (؟) که در آن زمان جانشین وزیر مختار انگلیس بود و حالا وزیر مختار مقیم در توکیوست، سمت چپ شاه نشسته بود. شام اصلی که تمام شد، در دور آخر میوه آوردند. شاه به ظرف میوه نگاه کرد و مردد بود که از کدام میوه بردارد. خانم کلیف گلابی را نشان داد و گفت: «این چطور است؟» و با لبخندی آن را (برای شاه) برداشت. این صحنه را هنوز هم به روشنی و با شوق به یاد دارم.

تخت طاووس

در آن مهمانی مجلل، پس از خوردن شام، شاه پیش افتاد و ما را به تالار بزرگی که با نقایس بسیار آراسته بود دعوت کرد (عمارت موزه یا تخت طاووس). «تخت طاووس» مشهور در جهان در آن جا بود. حدود دویست سال پیش نادرشاه، پادشاه ایران، به هندوستان لشکر کشید و تخت طاووس را به غنیمت گرفت.

این تخت (حدود) ۶ پا طول و ۴ پا عرض داشت، و به اندازه تختخوابی می نمود. پایین آن آراسته به الماس و مروارید، و لبه های آن مزین به مروارید، و از بالا به سوی پایین نقش طاووسی ست که پرهایش را باز کرده و مرصع به یاقوت کبود است. بر لبه های بالا، یاقوت و زمرد نشانده اند، و در آن میان الماسی می درخشد که از ممتازترین الماسها در جهان است و ۹۰ قیراط وزن دارد. این قطعه الماس گوهری درخشان و نفیس، شگفت انگیز و پر جلوه بود. اما کُررن تحقیق کرده و نوشته است که ساختن تخت طاووس اصلی را امیر تیمور (کشورگشای) بزرگ آغاز کرد و شاه جهان^{۳۱} پادشاه سلسله مغولی هند به انجام رساند. اما آن را به غارت بردند، و آن تخت از میان رفته است. تخت طاووس کنونی را از نو در دوره فتحعلیشاه، و به نام زن محبوبی از کنیزکان او که طاووس نامیده می شد، ساختند. شاه ایران به من گفت که این موضوع حقیقت دارد.

هر بار که به یاد ایران می افتم، زود تخت طاووس، و شاه ایران که کنار آن ایستاده بود و قامت تنومند او همچون مجسمه ای مفرغی می نمود، به خاطر می آید.

یادداشتها:

- ۱- بنگرید به «یاد تهران: سفرنامه و خاطرات اوچی یاما ایواتارو نخستین فرستاده ژاپن به ایران در سده بیستم»، معرفی و مقدمه هاشم رجب زاده، در: ماهنامه کلک، شماره ۶۵ (مرداد ۱۳۷۴) ص ۳۰۵ تا ۳۴۲.
- ۲- نقل شده از ص ۵۰ کتاب نیجی اینووه، «واگا کایسوی ایران (Inoue Eiji, Wogo Koisu Iran) به کوشش و نشر ماسایوکی اینووه (Masayuki Inoue)، توکیو، ۱۹۸۶.
- ۳- ویرت بلوشر (Wipert V. Blusher)، سفرنامه بلوشر، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۲۷.
- ۴- به نقل کوتاه شده از: کلارمونت اسکرین، جنگ جهانی در ایران (خاطرات سر کلارمونت اسکرین)، ترجمه غلامحسین صالحیار، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۷۲.
- ۵- سرود ملی ژاپن که با کلمه «کیمی گایو» (Kimigayo)، اشاره به امپراتور، و به همین نام خوانده می شود، می گوید:

«ده هزار سال- یا، هزار سال، هشت هزار سال - به شادی پادشاهی کن!

«خدا یگانا! تخت و بخت پاینده باد، تا آن گاه که سنگریزه ها

«در گذر زمان، خاره سنگهای سخت و ستبر شوند،

«و خزه ها قامتشان را بیوشانند!».

ژاپنیا در روزگار قدیم عقیده داشتند که پاره سنگها رشد می کنند. این سروده از معروفترین ترانه های قدیم ژاپن است، که در مجموعه شعری کوکین شو (Kokinshu) که در سال ۹۰۵ میلادی فراهم شد، آمده است. دانسته نیست که این ترانه در قدیم چگونه خوانده می شد. در سال ۱۸۸۰، سال سیزدهم پادشاهی امپراتور میجی (Meiji) که ژاپنیا به فکر داشتن سرود ملی افتادند، این ترانه را مناسب یافتند. تا آن هنگام «کیمی» در آغاز این شعر خطاب عام بود (به معنی «تو»)، و مراد از آن محبوب یا هر کسی که این شعر برای او خوانده می شد؛ اما در تداول کنونی خطاب آن به امپراتور است.

موسیقی برای این شعر هم از میان چند آهنگ انتخاب شد. آهنگی را که هیروموری هایاشی (Hiromori Hayashi) موسیقیدان درباری، نوشت، مناسب یافتند، و فرانز اکرت (Franz Eckert) موسیقیدان آلمانی که در آن سالها در توکیو موسیقی غربی تدریس می کرد، آهنگ ساخته هایاشی را برای سازهای غربی تنظیم کرد. این ترانه (شعر و آهنگ آن) در سال ۱۸۹۰ رسماً سرود ملی ژاپن شناخته شد. کیمی گایو از سال ۱۸۹۳ به شاگردان مدارس یاد داده می شد و در جشنها و مناسبتهای ملی خوانده می شد. در سالهای نیمه دوم سده بیستم که زدودن آثار حال و هوای سالهای پیش از جنگ جهانی خواست لبرالها و صلح دوستان بود، خواندن این سرود و نیز برافراشتن پرچم «هینومارو»، ژاپن (دایره سرخ بر زمینه سفید) در مناسبتها و به خصوص در مراسم صبحگاهی و جشنهای مدارس با اعتراض رویرو بوده و این موضوع همچنان مورد بحث است. به تازگی (در ژوئن ۱۹۹۹) دولت ژاپن طرحی برای تصویب مجلس آماده کرده است که این سرود و پرچم را سرود و پرچم ملی ژاپن می شناسد بی آن که کسی را به ادای احترام به آن اجبار کند. برای شرح بیشتر درباره «کیمی گایو» بنگرید به منابع زیر:

- B.H. Chamberlain, Japanese Things (under "Music"), Tokyo, 1971.
- Mock Joya, Things Japanese, Tokyo, pp. 712-13.
- Fujiya, We Japanese, Tokyo, 1949, Kuroki Tamesada Kumamoto (Higo).

۶- برلیان نام یکی از عمارت‌های مجموعه کاخ گلستان است.

۷- مهدی بامداد، در شرح حال او نوشته است: «میرزا محمد علی خان فرزین (۱۲۵۷-۱۳۲۰ خورشیدی) سابقاً معروف به کلوب (چون مدتی در کلوب فرنگیها سمت مدیری داشت) در دارالفنون مشغول تحصیل شد، بعد در رشته نظام داخل... و پس از مدتی تحصیل وارد اداره گمرک شد... از همدان برای دوره سوم مجلس شورای ملی در سال ۱۳۳۲ (هـ.) وکیل... در سال ۱۳۳۴ با سایر مهاجرین از تهران خارج شد و در سال ۱۳۳۵ قمری در حکومت موقتی که در کرمانشاه تحت ریاست رضا قلی خان نظام السلطنه تشکیل یافت به سمت وزارت دارایی انتخاب... و در سال ۱۳۰۸ خورشیدی وزیر امور خارجه شد و بعد چندی رئیس دربار سلطنتی بود و مدتی هم ریاست بانک ملی را داشت... مردی زرنگ و باهوش بود.» (مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۳، تهران، ۱۳۶۳، چاپ سوم، ص ۴۴۹-۴۵۰).

۸- کوروکی تامه سادا (متولد سال ۱۸۴۴)، حرفه سپاهیگری پیشه کرد، او هنگام جنگ چین و ژاپن (۱۸۹۴-۱۸۹۵) فرماندهی لشکر کوماموتو (ایالت هیگو) را داشت، و در محاصره وی های وی کمک کرد. در نبرد منچوری (۱۹۰۴-۱۹۰۵) فرمانده سپاه یکم بود (از: فرهنگ تاریخی- جغرافیایی ژاپن با مشخصات زیر:

E. Papinot, *Historical and Geographical Dictionary of Japan*, Tokyo, 1972).

۹- کتاب ارمیای نبی، «کتابی از عهد قدیم، شرح حال ارمیا (عبری = بزرگ داشته یهوه)، رونقش در ۶۰۰ ق.م. یکی از پیغمبران بزرگ بنی اسرائیل است که در زمان یوشیا و جانشینانش مردم را در اورشلیم موعظه می کرد. جز پیشگویی درباره شکستی که به سیاست خارجی یهودا وارد می شود، پیشگویی دیگری نکرد، و اصرار داشت که مردم از مقاومت یهوده در برابر بابل دست بردارند و به اصلاح امور داخلی و بهبود دینی خود بپردازند. برای همین نصایح او را به زندان انداختند. پس از سقوط اورشلیم آزاد شد (۵۸۶ ق.م.). اشاراتی به مسیح منتظر در این کتاب دیده می شود... در جاهای دیگر کتاب مقدس نیز اشاراتی به ارمیا هست.» (مصاحب، دائرة المعارف فارسی).

۱۰- درباره مراحل پیشرفت کار رضاخان که به استقرار او در مقام سلطنت انجامید، شرح زیر را در دائرة المعارف فارسی، تألیف مصاحب می خوانیم: «... ۱۲۹۵ هـ. ق. - ۱۳۳۳ هـ. ش. رضاخان به سبب شجاعتی که داشت در خدمت نظامی ترقی کرد و به درجه سرتیپی و میرپنجی رسید... در اوقات جنگ جهانی اول جزء دسته تیراندازان همدان بود. در سال ۱۳۳۶ هـ. ق. (۱۲۹۶ هـ. ش.) درجه سرهنگی و مقام فرماندهی داشت... پس از این که دست وثوق الدوله، عاقد قرارداد ۱۹۱۹، از کار کوتاه گردید، میرزا حسن خان مشیرالدوله (پرنیا) رئیس الوزرا شد (۱۲ سرطان ۱۲۹۹). وی برای رفع غائله بولشویکها و متجاسرین که صفحات شمال را میدان تاخت و تاز خود قرار داده بودند، لشکری از افراد ژاندارمری و قزاق و بریگاد مرکزی بدان صوب روانه کرد، ولی نیروهای دولتی پس از پیروزیهایی عقب نشست... در ۱۰ عقرب ۱۲۹۹ هـ. ش. قزاقخانه از صاحبمنصبان روسی، که مسؤول شکست نیروهای دولتی در شمال شناخته شده بودند، تحویل گرفته شد... رضاخان که در این زمان درجه سرتیپی داشت به ریاست آتریاد تهران منصوب شد. رضاخان در شب سوم حوت (اسفند) ۱۲۹۹ با قوای خود کودتا کرد و تهران را اشغال نمود... احمد شاه قاجار او را درجه سرداری و لقب سردار سپه داد، و وی ریاست دیویزیون قزاق را به دست گرفت... از این تاریخ دولتهایی به ترتیب به ریاست سید ضیاءالدین طباطبائی، قوام السلطنه، مشیرالدوله، قوام السلطنه، مستوفی الممالک و باز مشیرالدوله روی کار آمد، و سردار سپه جز در فواصل کوتاه استعفا، همواره در این دولتها وزارت جنگ را داشت، تا که در ۳ عقرب ۱۳۰۲ ریاست وزرای یافت. احمدشاه در ۱۱ عقرب همان سال عازم اروپا شد. در اواخر این سال اقداماتی برای عزل احمدشاه و برقراری رژیم جمهوری به عمل آمد که بی نتیجه ماند... در ۲۵ دلو ۱۳۰۳ مجلس شورای ملی «ریاست عالی» کل قوای دفاعیه و تأمینیه (امنیه) مملکتی را با اختیارات تامه به سردار سپه تخصیص داد. آخر الامر در ۹ آبان ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام کرد و «حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص» سردار سپه واگذار

نمود. پس از آن انتخابات مجلس مؤسسان آغاز شد، و آن در ۱۵ آذر ۱۳۰۴ افتتاح گردید. این مجلس در روز ۲۱ آذر ۱۳۰۴ سلطنت مشروطه ایران را به رضاشاه پهلوی تفویض نمود... و در ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ رسماً تاجگذاری کرد».

مهد یقلى هدايت (مخبر السلطنه) در خاطرات و خطرات نوشته است: «رضاخان رئيس الوزرا پس از سه سال کشمکش و توسلات گوناگون و خستگی اهالی از اوضاع بوقلمون، تخت سلطنت را تصرف کرد و تاجگذاری به ۴ اردیبهشت محول گشت. ذکاءالملک مأمور تشکیل کابینه شد، آرزوها در سینه ها انباشته و نهال امید در دل کاشته، انتظار می رود، درخت آمال از هار افکارسی ساله را به بار بیاورد. مانع عمده... معاهده ترکمانچای بود...» (ص ۳۷۰).

۱۱- بلوشر سفیر آلمان در ایران در دوره رضاشاه، درباره نام پهلوی نوشته است: «کمتر کسی می دانست که پهلوی به چه معنی ست. شاه جدید هم تصور روشنی از آن نداشت. شاه هنگامی که در ضمن مسافرت خود لحظه ای چند با پروفیسور هرتسفلد در چادر مخصوص تنها ماند از وی پرسید: «این کلمه پهلوی یعنی چه؟ شما حتماً می دانید.» مرد دانشمند توضیح تاریخی دقیقی را به اطلاع رسانید: «در وهله اول پهلوی نام زبان قرون وسطایی (میانه) است که قبل از پدید آمدن فارسی دری به آن سخن می گفته اند. سپس این کلمه به سکنه خراسان اطلاق می شده، و سرانجام در اثر انتقال معنی معادل پهلوانی به کار رفته است».

«از این پرسش و پاسخ برمی آید که اختیار کلمه پهلوی به هیچ وجه نشان دهنده نظر و تمایل حکومت جدید نبوده است، و داوری درباره آن باید منحصرأ بر حسب اعمال و اقداماتش باشد. اما آنچه روشن است رضاشاه این نام را به توصیه مشاورانش، که معنی آن را هم می دانستند، انتخاب کرده بوده است.» (ویبرت بلوشر، پیشین، ص ۲۱۵).

۱۲- «پارتنون Parthenon = جایگاه دختر باکره، معبد آتنه (الاهة حکمت) که در عصر پریکلس میان سالهای ۴۴۷ و ۴۳۲ ق.م. بر آکروپولیس آتن ساخته شد، و شاهکار معماری یونانی ست... در هر یک از دو سر معبد ۸ ستون و در هر یک از دو پهلوی آن ۱۷ ستون به سبک دوریک برپا شده است. افریزه های معبد در اصل ۱۶۰ متر بوده ولی امروز بیش از ۱۰۲ متر آن در جای خود نیست، و بقیه در موزه بریتانیا محفوظ است... این افریزه ها بر بالای دیوارهای داخلی معبد کشیده شده، و مرکب از مجسمه های بسیار است، و نمودار مراسمی ست که برای بزرگداشت آتنه هر چهار سال یک بار اجرا می شده است. در قرن ۶ م. پارتنون به کلیسا تبدیل شد... و در زمان حکومت ترکان عثمانی به مسجد تبدیل شد و مناره ای کنار آن برپا گردید. در ۱۶۸۷ هنگام حمله ونیزی ها به آتن، ترکان عثمانی معبد پارتنون را به مخزن باروت تبدیل ساختند، و بر اثر انفجاری که در آن روی داد، بخش مرکزی معبد یکسره از میان رفت. در قرن ۱۸ م. برخی از خبرگان زیبایی شناسی بر زیبایی آنچه که از معبد باقی مانده بود آگاهی یافتند، و ارزش آن کم کم بر جهانیان آشکار شد. کار تجدید بنای آن با استفاده از پاره هایی که از آن در دست است ادامه دارد» (مصاحب، دائرة المعارف فارسی).

۱۳- درباره اعتقاد رضاشاه به این نوع حکومت، سفیر آلمان نوشته است: «(در باریابی خدا حافظی، ۲۷ فوریه ۱۹۳۵)، شاه رشته صحبت را به دست گرفت و به نحوی که گفتمی از بدیهیات سخن می گوید چنین آغاز مطلب کرد: حکومت مبتنی بر قدرت در این زمان تنها نوع ممکن حکومت شمرده می شود. در غیر این صورت، ملتها به دام کمونیزم می افتند» (ویبرت بلوشر، پیشین، ص ۳۳۱).

۱۴- اوتو فورست فون بیسمارک (Oto Fürst von Bismark) معروف به صدراعظم آهین (۱۸۱۵-۱۸۹۸)، سیاستمدار آلمانی، موجد امپراتوری آلمان، نخست وزیر پروس (۱۸۶۲-۱۸۹۰)، صدراعظم (۱۸۷۱-۱۸۹۰) در نتیجه سیاست اقتصادی جدید بیسمارک، تجارت و صنعت مستعمرات آلمان به سرعت توسعه یافت... بیسمارک که وحدت آلمان را با جنگ تأمین کرده بود کوشید که آن را با صلح استوار سازد. با تسلطی که بر امور داخلی و سیاست خارجی داشت آلمان را در ۱۸۷۹ با اتریش و در ۱۸۸۲ با ایتالیا متحد ساخت، با روسیه آشتی کرد، و در امور اروپا نقش داوری پیش گرفت (مصاحب، دائرة المعارف فارسی).

۱۵- آرتور ولزلی دوک دوولینگتون (Arthur Wellesley duc de Wellington) سردار و سیاستمدار انگلیسی (۱۷۶۹-۱۸۵۲) در سالهای ۱۸۰۹ تا ۱۸۱۳ فرماندهی جنگ معروف به شبه جزیره را داشت و فرانسویان را بیرون راند. در نبرد واترلو (Waterloo) (۱۸۱۵) ناپلئون اول را شکست داد، و در ۱۸۲۸-۱۸۳۰ به نخست وزیری رسید. در سال ۱۸۴۲ مقام فرماندهی کل سپاه برای تمام عمر یافت (مصاحب، همان مأخذ).

۱۶- کازاما در این جا اصطلاح ژاپنی «اونی شوگون» (Oni Shogun) به معنی سالار دبو، را آورده، که مراد از آن امیر یا فرمانروای ترس انگیز و مهیب است.

۱۷- کازاما در جای دیگر کتابش نام او را ناروسه (Narusé) نوشته است.

۱۸- هوشوجی نیوودو کامپاکو دایجو دایجین (Hoshoji Niódó Kámpaku Dáijo Dáijin)، مقامی در دستگاه حکومت ژاپن پیش از دوره تجدد یا نهضت میجی (بازگشت قدرت به امپراتور میجی) در سال ۱۸۶۸، که مانند صدراعظم تام الاختیار و همه کاره مملکت بود.

کازاما با این تشبیه شاید که به زبان دیپلماسی به گونه ای از انحصار قدرت در دست پهلوی انتقاد کرده است.

۱۹- این عنوان در ترجمه از متن ژاپنی آورده شد و البته دقیق نیست، چون نگارنده به عهدنامه مودت ایران و آلمان دسترسی ندارد.

۲۰- تاجگذاری رضاشاه در ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ بود.

۲۱- کازاما اصطلاح ژاپنی «نیهون سی شی» (Nihon Seishi) را به کار برده، که به معنی جوهر یا روح ژاپن است.

۲۲- زمینه این گفتگو و تعارفهای مبادله شده یاد آور دیدار سفیر آلمان با رضاشاه است. ویرت بلوشر نوشته است: «(هنگام باریابی برای دادن استوارنامه، روز اول نوامبر ۱۹۳۱) گفتم که در سال ۱۷-۱۹۱۶ به عنوان منشی سفارت در کرمانشاه فعالیت داشته ام. وی (شاه) گفت که این سالها اندوهناکترین فصول تاریخ ایران در دوره جدید بوده است. در آن هنگام ایران ضعیف بود، ولی حالا بر این ضعف و سستی غلبه کرده است. من نیز یاد آور شدم که به زحمت توانستم ایران را باز بشناسم. از جاده های جدیدی که در این فاصله احداث شده بود، از آمد و شد اتومبیلها و ساختمانهای جدید ایران تمجید کردم.» (سفرنامه بلوشر، پیشین، ص ۱۷۲). مهد یقلی هدایت در خاطرات و خطرات (ص ۳۹۱) نوشته است: «سفیر آلمان پس از ۲۷ روز معطلی باریابی. شاه قدری از تغییرات در ایران صحبت می فرمایند. سفیر هم از وسعت خیابانها و عمارات جدید تمجید می کند».

۲۳- شاید این نظر درست باشد که این گونه هواها را بیشتر اطرافیان قدرتمندان در سرشان می اندازند. در خاطرات منتشر شده از احمد متین دفتری، نخست وزیر رضاشاه، می خوانیم: «شاه گاهی با اسفندیاری (حاج محترم السلطنه) سر به سر می گذاشت، و به او «حاج عمو» خطاب می کرد و اسفندیاری نیز گاهی برای خود شیرینی خود را به تخرخر می زد و جملاتی بر زبان جاری می ساخت که موجب خنده شاه شود، ولی همیشه در این کار توفیق نداشت و گاهی از طرف شاه به او تشر زده می شد. به خاطر دارم در یکی از مراسم اسفندیاری طبق معمول به دعا گویی و ثنا گفتن پرداخت و دوبار پشت سر هم شاه را «قبلة عالم» خطاب کرد. شاه سخت به او پرخاش کرد که این کلمات چیست؛ قبلة عالم مال دوره شاه وزوزه بود، من که ناصرالدین شاه نیستم از این اراجیف خوشحال بشوم. ولی باز اسفندیاری قافیه را نباخت. در جواب شاه اظهار نمود اعلیحضرت قبلة عالم هستند؛ چه خوششان بیاید و چه بدشان بیاید، چاکر «قبلة عالم» را به کار خواهم برد. شاه با تمسخری گفت: حاجی برو، خیلی خرفت شدی!» (خاطرات یک نخست وزیر، به کوشش باقر عاقلی، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۳۸).

۲۴- شرحی که کازاما از کارهای رضاشاه و قدرت نمایی او آورده، به وصف سفیر آلمان از این احوال نزدیک

است و می‌رساند که سیاست آلمان و ژاپن در این گوشه جهان تا چه اندازه همسازی داشته است. ویرت بلوشر سفیر آلمان در سالهای ۱۹۳۱ - ۱۹۳۵ نوشته است: «در داخل مملکت، شاه به تأسیس قدرتی مرکزی و نیرومند دست زد. شروع به تشکیل قشونی کرد که بسیار مجهز بود و حقوق آن به طور منظم پرداخته می‌شد. به اصلاح جاده های قدیم همت گماشت و جاده های جدیدی نیز ساخت... قدرت مالکان بزرگ را درهم شکست، و ایلات نافرمان را برجای خود نشاند و قدرت و نفوذ حکومت را تا دور افتاده ترین ولایات گسترش داد. هر نوع مقاومت و مخالفتی در نطفه خفه شد، و مجلسی ایجاد شد که آلت دست مطیعی برای حکومت بود. در بودجه تعادل ایجاد شد... در زمینه اقتصاد با حفظ و حراست کشور و ایجاد شبکه راههای مفید و ضرور، مقدمات و شرایط لازم برای شکوفایی کسب و کار و تجارت فراهم آمد. چیرگی و تفوق بانکهای خارجی لغو شد. بانک ملی با حق امتیاز چاپ اسکناس تأسیس گردید... مهمترین کارنوسازی وارد کردن کارخانه بود... علی الظاهر شاه از جمله کسانی بود که به گفته مخبرالسلطنه به قدرت افسانه ای ماشین و صنعت اعتقاد دارند. این امر در طرز فکر خاص نظامی او شاید به صورت سلاحی معجزه آسا جلوه می‌کرد... اما در گفتگوهای خودمانی و غیر رسمی سیاستمداران ایرانی می‌شد به نگرانیهایی نسبت به این سیاست کارخانه سازی پی برد» (سفرنامه بلوشر پیشین، ص ۲۱۶-۲۱۷).

۲۵- ابراز همدلی و تفاهم رضاشاه در واقعه منچوری باید ناظر به رویدادهای نخستین این قضیه در ماه ژوئن ۱۹۲۹ بوده باشد، که پیامدهای ناگوار آن دولت وقت ژاپن را سخت به درد سر انداخته بود.

حوادثی که «قضیه منچوری» نام گرفت و به غلبه ژاپن بر شمال چین انجامید، چنین بود: در آستانه بحران اقتصادی جهانی در اواخر دهه ۱۹۲۰، همچنان که جمعیت ژاپن فزونی می‌یافت، بازارهای جهانی آن از دست می‌رفت. در سال ۱۹۲۷ که بحران ورشکستگی پی در پی بانکها دولت واکاتسوکي (Wakatsuki) را به زیر آورد، ژنرال کبی ایچی تاناکا (Keiichi Tanaka) (۱۸۶۳ - ۱۹۲۹) روی کار آمد. در میان ناآرامیهای داخلی، در ماه ژوئن ۱۹۲۹ کشته شدن سرکرده چینی به نام چانگ تسولین (Chang Tsu-Lin)، که با نزدیک دیدن وحدت چین به همت و تلاش چانکایشک کمتر زیر بار خواسته های ژاپن می‌رفت، و پیدا بود که قتل او از سوی افسران ژاپنی در منچوری ترتیب داده شده است، موجب رویارویی نخست وزیر با فرماندهی ستاد کل نیروهای مسلح شد. سرانجام هم تاناکا ناچار به استعفا، و در ماه ژوئیه ۱۹۲۹ یوکوهاماگوجی (Yuko Hamaguchi) جانسین او شد.

در شب ۱۸ سپتامبر ۱۹۳۱ انفجار بمب کوچکی در واگن قطار خط آهن جنوب منچوری متعلق به ژاپن، بهانه به افسران ژاپنی ارتش کوانتونگ (Kuantung) - مستقر در جنوب منچوری - داد تا طرح خود را برای تصرف و تسلط بر منچوری، و سپس دیگر نواحی چین، به اجرا درآورند. در آن شب مناطق حساس موکدن (Mukden) و روز بعد همه این شهر و نیز شهر چانگ - چو (Chang-Chu) و روز سوم کیرین (Kirin) را تصرف کردند. سپس با رسیدن نیروی کمکی از کره، عملیات خود را به سراسر منچوری گسترش دادند و دولت ژاپن را در برابر کار انجام شده گذاشتند. تا ژانویه ۱۹۳۲ اشغال منچوری کامل شد، و بر خوردهایی با نیروهای چین در نواحی دیگر روی داد. ارتش ژاپنی با روی کار آوردن حکومت دست نشانده ای در منچوری، که استقلال آن را از چین در ۱۸ فوریه ۱۹۳۲ اعلام کرد، کار را یکسره ساخت، و در ماه مارس این سال بو - یی (Pu Yi) آخرین بازمانده امپراتوران منچو (Manchu) را به نام رئیس حکومت تازه منچو - کئو (Manchu-Kuo) برنشاند. برای شرح بیشتر بنگرید به: نوشته هاشم رجب زاده، تاریخ ژاپن، تهران، ۱۳۶۵، ص ۳۹۸ و بعد، و تألیف زیر:

Beasley, *The Modern History of Japan*, Tokyo, 1982, pp. 244-46, 261.

۲۶- ادوارد بنش (Benes) (۱۸۸۷-۱۹۴۸) سیاستمدار چک، همکار عمده ت. گ. مازاریک، وزیر خارجه (۱۹۱۸-۱۹۳۵)، نخست وزیر (۱۹۲۱-۱۹۲۲)، رئیس جمهوری (۱۹۳۵-۱۹۳۸، ۱۹۴۵-۱۹۴۸)، و رهبر حزب ناسیونال

سوسیالیست (آزاد یخواه) چکسلواکی بود. اتحاد فرانسه و چکسلواکی و اتفاق صغیر تا حد زیادی نتیجه مساعی او بود. پس از پیمان مونیخ تبعید شد. در جنگ جهانی دوم، رئیس دولت موقت چکسلواکی (در لندن) بود. بعد از آزاد شدن چکسلواکی، بار دیگر به ریاست جمهور برگزیده شد. پس از کودتای کمونیستی ۱۹۴۸ کناره گیری کرد (مصاحب، دائرة المعارف فارسی).

۲۷- سخن کاراما از تن به سازش دادن انگلیس ها در قضیه نفت یا مربوط به وقایع بلافاصله بعد از اعلام الغای امتیاز قدیم و پیش از بستن قرارداد تازه، یا از روی بی اطلاعی از نتیجه کار برای ایران و دادن امتیاز تازه ای است که، به هر راه که تحمیل شد، حقوق ایران را تأمین نکرد.

در باره تمدید امتیاز نفت در سال ۱۹۳۳، مصطفی فاتح که تا قبل از ملی شدن نفت ایران برجسته ترین مقام ایرانی در شرکت نفت انگلیس و ایران بوده، نوشته است: بیلان شرکت نفت برای سال ۱۹۳۱ که در ژوئن ۱۹۳۲ منتشر گردید حاکی از این بود که حق الامتیاز ایران به ۳۰۷۰۰۰ لیره (کمتر از یک چهارم پیش) تقلیل یافته است. دولت ایران از تصویب قرارداد تازه نفت که در آوریل ۱۹۳۲ تنظیم شده بود خودداری کرد.... در تاریخ ششم آذر ۱۳۱۱ (۲۷ نوامبر ۱۹۳۲) تقی زاده وزیر دارایی وقت نامه ای به شرکت نفت نوشت و اطلاع داد که دولت ایران از آن تاریخ امتیازنامه داری را لغو می کند و بلااثر می داند، و ضمن همان نامه متذکر شد که اگر شرکت حاضر باشد، برخلاف گذشته، منافع مملکت را مطابق نظر دولت بر وفق عدالت و انصاف تأمین کند و وثائق لازمه را بدهد... دولت ایران از اعطای امتیاز جدیدی به آن کمپانی اصولاً امتناع نخواهد داشت. سه روز بعد مجلس شورای ملی به اتفاق آراء تصمیم دولت را تأیید و نمایندگان نطقهای اعتراضی بر علیه شرکت نمودند.

پس از لغو امتیاز، اول شرکت نامه اعتراضیه ای به دولت نوشت و تقاضای استرداد آن را کرد. متعاقب آن دولت انگلیس اعتراض رسمی کرد و تهدید کرد که اگر دولت نامه خود را تا یک هفته بعد مسترد ندارد، قضیه را به دیوان داور بین المللی لاهه ارجاع خواهد کرد. دولت ایران در جواب، صلاحیت دیوان داور را رد کرد و دولت انگلستان هم مسأله را به شورای جامعه ملل رجوع کرد.

هیاتی مرکب از مرحوم علی اکبر داور وزیر داد گستری وقت و همچنین علاء رئیس بانک ملی ایران و نصرالله انتظام به نمایندگی دولت ایران انتخاب و در دسامبر ۱۹۳۲ به ژنو عزیمت کردند تا به شکایت دولت انگلستان جواب بگویند. پس از انجام مذاکرات در شورای جامعه و به وساطت مرحوم دکتر بنش، وزیر خارجه چکسلواکی، طرفین توافق کردند که مذاکرات برای عقد قرارداد جدید در تهران آغاز شود. سپس نمایندگان شرکت به تهران آمدند و پس از چند هفته مذاکره قرارداد ۱۹۳۳ در تاریخ هفتم خرداد ۱۳۱۲ امضاء شد (مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت ایران، تهران، ۱۳۵۸، چاپ دوم، ص ۲۹۰-۲۹۲).

تقی زاده، وزیر دارایی رضاشاه در زمان تجدید امتیاز نفت، در تقریرات خود گفته است: «آخر قضیه منتهی به این شد که دولت بریتانیا به وکالت از طرف شرکت نفت به جامعه ملل عارض شد و از دست دولت ایران که امتیاز شرکت را لغو کرده بود شکایت کرد... کسی در آن جا پیدا نشد از این آقایان انگلیسیها بپرسد: یک شرکت انگلیسی سالها پیش امتیاز نفتی از دولت ایران گرفته و حالا اختلافی با مالک اصلی پیدا کرده، این قضیه به شما چه مربوط است؟

... بالاخره داور و علاء رفتند ژنو و کمیسیون ویژه جامعه ملل برای رسیدگی به این قضیه تشکیل شد. پس از مباحثات و مشاجرات زیاد... دکتر بنش به دبیر کل جامعه ملل گزارش داد که ایرانیها حاضرند قرارداد جدید با شرکت نفت ببندند منتها می گویند شرکت باید رعایت حقوق ما را بکند... پس از دریافت گزارش دکتر بنش، جامعه ملل نظر داد که بهتر است طرفین وارد مذاکره مستقیم با یکدیگر گردند. رئیس کمپانی سرجان کدمن با معاونش فریزر به تهران آمدند. شخص اخیر (فریزر) که بعد از کدمن رئیس کل شرکت نفت شد آدمی بود بسیار سخت و مستبد و همه اتفاقات

بعدی ناشی از لجاجت و سرسختی او بود... آخر سر مذاکرات به جایی رسید که در اغلب شرایط توافق نظر حاصل شد جز در میزان حداقل مبلغی که شرکت می بایست همه ساله به ایران بپردازد... این جمله که «بر می گردیم و شکست مذاکرات را به جامعه ملل گزارش می دهیم» همیشه حربه تهدید سرجان کدمن بود، و او آن را با موفقیت به کار می برد. جریان بعد آن جلسه را فقط خدا می داند، من نمی دانم و هیچ کس هم نمی داند که چه حادثه ای به وقوع پیوست که در اراده رضاشاه تزلزلی پیدا شد...» (از مقاله جواد شیخ الاسلامی: «قضیه تمدید امتیاز نفت جنوب»، در: آینده، سال چهاردهم، ۱-۲، فروردین - اردیبهشت ۱۳۶۷). نویسنده این مقاله می افزاید:

«در آن تاریخ که قرارداد جدید نفت (معروف به قرارداد ۱۹۳۳) میان دولت ایران و شرکت نفت ایران و انگلیس امضاء شد، امریکا و شوروی هیچ کدام عضو جامعه ملل نبودند و قدرت یا میل مداخله در امور این منطقه (خاورمیانه) را نیز نداشتند. آلمان و ژاپن خود را از عرصه فعالیت‌های این سازمان کنار کشیده بودند (هردوی آنها در سال ۱۹۳۳ از جامعه ملل بیرون رفتند)، و بقیه کشورها نیز عملاً از تصمیمات یکی از دو قدرت بزرگ آن زمان (انگلستان و فرانسه) تبعیت می کردند.

«تا آنجا که اسناد و مدارک این دوره... نشان می دهد، انگلیسها رضاشاه را در مقابل گزینشی بسیار سخت و کمرشکن قرار دادند:

۱- تمدید امتیاز نفت و نگاهداشتن ایالت خوزستان (شوق بد).

۲- از دست دادن ایالت خوزستان با تمام منابع نفتش (شوق بدتر): و او راه اول را برای حفظ خوزستان انتخاب کرد».

۲۸- مهد یقلی هدایت در خاطرات و خطرات (ص ۳۸۲) در وقایع سالهای ۱۳۰۶ و پس از آن نوشته است: «صحبت بحرین، برای اینکه به کلی در فراموشی نرود و در تحت عنوان مرور زمان نیاید، مذاکراتی در حقوق ایران به بحرین به عمل آمد که در حکومت حسنعلی میرزا بحرین جزء فارس اداره می شده است. انگلیس شروع به مداخله می کند، بین حسنعلی میرزا و کاپتین پروس قراری داده می شود که تا ایران وسایل ایجاد امنیت در خلیج ندارد، امنیت با انگلیس باشد. امر قاجاق هم در خلیج مهم است؛ دولت سفارش شش کشتی مسلح در ایتالیا داد- اسفند ۱۳۰۷. راپرت نظمیۀ بنادر، ۱۳۰۷: اهالی بنادر که به ضرورت می خواهند به بحرین بروند باید به توسط بستگان خود از حکومت محل جواز تحصیل کنند، و اگر پاس انگلیسی نداشته باشند از پیاده شدن آنها ممانعت [می شود]، و پرتست در این باب مستمر است».

۲۹- کلارمونت اسکرین که در سال ۱۹۲۸ کنسول انگلیس در زابل (سیستان) بوده، در خاطرات خود نوشته است: «در این سال حق محاکمات کنسولی خارجیان در ایران... رسماً لغو شده بود... این اقدام و یک سلسله اصلاحات دیگر روح ملی جدیدی به مردم ایران دمیده بود و حلقه های ارتباط منافع انگلیس در خاورمیانه به ایران را که دهها سال وجود داشت یکی پس از دیگری می گسست: تحویل بانک انگلیسی به نام بانک شاهنشاهی ایران به دولت این کشور...، تغییر شکل اداره خط زمینی مؤسسه تلگراف هند و اروپایی به صورت یکی از تأسیسات ایرانی، انتقال خطوط هوایی امپراتوری به هند از ایران به قسمت غربی خلیج فارس... به تضعیف نفوذ و اعتبار انگلیس در ایران کمک فراوانی کرد» (خاطرات...، پیشین، ص ۱۵۴).

۳۰- کازاما «قمری» نوشته، که با ملاحظه جمله بعد «شمسی» درست است، و اصلاح شد.

۳۱- شاه جهان (۱۵۹۲-۱۶۶۶)، پادشاه (۱۶۲۸-۱۶۵۸) معروف سلسله تیموریان هند، پسر سوم جهانگیر، نامش خرم بود. پس از فتوحاتش در دکن (۱۶۱۶)، جهانگیر او را لقب شاه جهان داد... شاه جهان به آبادانی و جلال و شکوه علاقه ای تمام داشت. علاوه بر تاج محل، در بیری شهر جهان آباد را نزدیک دهلی ساخت، و در تعبیه و تهیه تخت طاووس ۷ سال اوقات مصروف داشت» (مصاحب، دائرة المعارف فارسی).